

مثنوی معنوی؛ بر اساس نسخه قونیه،
به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سرروش
تهران: علمی و فرهنگی، ۲۰۱۳۷۵، ج
صفحات ۱۱۶۰، بها ۳۰۰۰۰ ریال.

نکته ای چند در تصحیح مثنوی

درباره نسخه قونیه مثنوی که در موزه تربت مولانا نگهداری می شود سخن بسیار گفته شده است. یک چاپ عکسی از این نسخه در تهران به همت آقای دکتر پورجوادی^۱ و چاپ دیگر در ترکیه انتشار یافته و چاپ حاضر بر اساس آن دو چاپ عکسی فراهم آمده است. نظارت و تصحیح این چاپ را محقق صاحب نظر و نامدار آقای دکتر عبدالکریم سرروش عهده دار شده و مقدمه ای بر آن نوشته اند. یادداشت زیر حاصل مروری بر مقدمه مذکور با یکی دو مراجعه به برخی از صفحات متن کتاب است.

کاتب نسخه قونیه که خود را محمد بن عبدالله القونوی الولدی معرفی می کند می گوید که آن را از روی نسخه ای نوشته است که در طی مجالس عدیده بر شیخ مؤلف (خود مولانا) با حضور خلیفه و خلف وی (حسام الدین چلبی و سلطان ولد) قراءت شده و تصحیح و تهذیب و تنقیح گردیده بود. تاریخ فراغت از کتابت، رجب سال ۶۷۷ است یعنی پنج سال پس از رحلت مولانا. این نوشته اعتبارنامه نسخه قونیه است.

آقای دکتر سرروش در پیشگفتار خود اصل این مدعا را که نسخه مثنوی بر مولانا قراءت شده و او خود در بازنگری و تصحیح آن شرکت داشته باشد مورد تردید قرار داده اند، چرا که «تصحیح مثنوی به دست مولانا خصلت طبیعی بودن را از آن می ستاند و آن را به اثری مصنوع نزدیک می سازد». آقای دکتر سرروش بر آتند که مولانا در نظم مثنوی همچون

* بدیهی ست همه کتابهای معبری که در ایران به چاپ می رسد به دست ما نمی رسد تا به معرفی یا نقد آنها در ایران شناسی بپردازیم. از سوی دیگر عده ای از هموطنان دانشمند و کتاب شناس ما که در ایران به سر می برند نیز نمی توانند مقاله های خود را در نقد این گونه کتابها برای ما بفرستند. تنها راهی که به نظر ما رسیده آن است که برخی از مقاله هایی را که در اتقلا کتابهای طبع ایران در مجله های ادبی تهران به چاپ می رسد، عیناً با ذکر مشخصات کامل مرجع، در ایران شناسی نقل کنیم تا خوانندگان مجله نیز از آنها بهره مند گردند.

دیوان شمس تسلیم فوران وحشی الفاظ و معانی بود و «به هیچ روی سر بازگشت به گذشته و نگاه کردن به پشت سر را نداشت». آقای دکتر سروش می پرسند: «چنین روح خلاقیتی (که مولانا باشد) کجا پروای بازنگری و نازک کاری [...] و نوسازی و لفظ پردازی دارد؟ سیل مگر به عقب برمی گردد؟»

باید گفت که آقای دکتر سروش با این برداشت در واقع اعتبار نسخه اساس خود را مورد تردید قرار داده اند. ماحصل نظر ایشان به زبان ساده این است که ایات مثنوی یک بار که از ذهن مولانا درآمد و بر صفحه کاغذ نقش بست، هرگز بخت بازبینی و تصحیح و تنقیح پیدا نکرد. اگر چنین است، چگونه می توان ادعای کاتب نسخه قویبه را قبول کرد که می گوید آن را از روی نسخه ای استنساخ کرده که بر خود مولانا قرائت شده و مورد تصحیح قرار گرفته است. و اگر این ادعا قابل قبول نباشد، پس مزیت نسخه مورد اعتماد آقای سروش بر سایر نسخه های مثنوی چیست؟ و چگونه آقای دکتر سروش مدعی می شوند که اینک مثنوی چاپ ایشان همان است که بر ناطقه جلال الدین جاری شده [...] و اصالت و طراوت نیالوده و دست نخورده سخن مولانا جلال الدین را» به ارمغان آورده است؟

نویسنده این سطور با همه احترامی که به نظر آقای دکتر سروش دارد، از درک این معنی قاصر است که چرا باید بازبینی و تهذیب مثنوی به دست مولانا خصلت طبیعی بودن را از آن بستاند. برعکس، آن حالت شوریدگی و ربودگی که اهل فکر و اندیشه را از بازنگری در گفته و نوشته خود مانع آید، یک حالت کاملاً غیر عادی و استثنائی است و طبیعی تر چنان است که صاحب یک اثر، پیش از آن که متن نهایی اثر خود را در اختیار مردم قرار دهد، بار دیگر بر آنچه بر زبان و قلم او جاری گشته است برگردد و به قول سعدی «امعان نظر در تهذیب کتاب و ترتیب ابواب» را واجب داند. من در جای دیگر کوشیده ام این مطلب را بیان کنم که زندگی مولانا پس از پیوستن به شمس تبریزی یکدست و همانند نبوده است.^۲ این مدت را که در حدود سی سال طول کشید، به دو دوره باید تقسیم کرد: دوره اول با نوعی شوریدگی و بیقراری توأم بود که از یک طوفان روحی سهمگین حکایت داشت. دوره دوم مقرون به آرامش و سکونی بود که پس از فرونشستن طوفان، جای آن را گرفت. مشخصه دوره اول، جوش مهار گسیخته سودایی است که در نزدیک به تمام غزلیات دیوان شمس موج می زند و مشخصه دوران دوم طمأنینه و تمکینی است که در سرتاسر مثنوی انعکاس دارد.

بیشترین غزلهای دیوان شمس را مولانا در یک حالت سکر و ربودگی تمام سروده است؛ غزلهایی که به آهنگ زیر و بم بانگ چنگ و نوای نی و قول قوال خوانده می شد و

مایه سرمستی و شور و جذبه در مجالس سماع بود. اما مثنوی را مولانا به قصد پدیدار آوردن یک اثر تعلیمی و ماندگار ساخته است. سپهسالار از خود او نقل می کند که می گفته: «بعد از ما مثنوی شیخی کند و مرشد طالبان گردد». باز از وی نقل شده است که «مثنوی نردبان معراج حقایق است» باید آن را «زیر پا نهند و بالای آسمان روند».^۳

تفاوت لحن گفتار مولانا در این دو دوره چیزی روشن است. خود او هم بر تفاوت میان دو مرحله از شاعری خود تأکید نهاده است: مرحله ای که «داعیه ای عظیم» سلسله جنبان آن بود و مرحله ای دیگر که آن داعیه ضعیف و فاتر گشته بود. مولانا از مرحله اول به «شروق» و از مرحله دوم به «غروب» شاعری تعبیر کرده است.^۴

در هر حال سخن در آن بود که باید حساب مثنوی را از حساب دیوان شمس جدا کرد. روایات افلاکی هم مؤید قول سپهسالار است که مولانا مثنوی را به عنوان کتابی تعلیمی و ماندگار، شایسته هرگونه اهتمام در بازخوانی مکرر و تصحیح و تنقیح تلقی می کرد. وی در جایی از قول سراج الدین، مثنوی خوان تربت شریف آورده است که: «اتفاق افتادی که از اول شب تا مطلع الفجر (مولانا) متوالی املا می کرد و حضرت چلبی حسام الدین به سرعت تمام می نبشته و مجموع نبشته را به آواز خوب بلند باز بر حضرت مولانا می خواند و چون مجلد اول به اتمام رسید، حضرت چلبی به تلاوت آیات و تصحیح الفاظ و قیود مشغول گشته مکرر می خواند...».^۵ افلاکی در جایی دیگر مدعی می شود که «حسام الحق والدین قدس الله سره العزیز مجموع مجلدات مثنوی را بر حضرت خداوندگار هفت بار فروخواند... و با زحمت ثبت فرموده اعراب نهاد و هر که از خلفای عظام حضرت ایشان سماع کرد و نسخه ساخت، همانا که نسخه صحیح و معتمد علیه آن است و بر آن مزید نیست».^۶

شواهدی داریم در فیه مافیه، نشانگر این حقیقت که ذهن مولانا از بازگشت به مثنوی و تأمل مجدد در مضامین آن مطلقاً ابا نداشته است. اشاره می کنیم به بیت معروف در دفتر دوم مثنوی: «ای برادر تو همان اندیشه ای / مابقی تو استخوان و ریشه ای» که مولانا در فیه مافیه به شرح و تفسیر آن پرداخته^۷ و یا مثلی که دفتر ششم مثنوی به آن ختم می شود و بیان مجدد آن در فیه مافیه آمده^۸ و از این نمط اگر بخواهیم که بر شماریم، سخن به درازا می کشد. بالجمله باید گفت که مضامین مثنوی خواه از قرآن و حدیث و خواه از مثل و قصه و تحقیق، مطالبی بوده که ذهن مولانا را همواره به خود مشغول می داشته و بازگشت وی به آنها چیزی غریب و تکلف آمیز نبوده است.

افلاکی روایاتی دارد درباره شیخ فخرالدین سیواسی که «مردی بود ذوقنون» و کار

منشیگری مولانا را برعهده داشت.^۱ این شیخ که افلاکی او را «یار ربانی» می خواند گاهی «در کلام خداوندگار مدخل می کرد و به طریق اصلاح قلم می راند و تحریف کلمات می کرد» و چون وفات یافت در خواب دیدندش که موکلین عذاب به سراغش رفته اند و دندانهای وی را خرد می کنند و او فریاد بر می دارد. پرسیدند: چه خبر است؟ گفت: «مکافات آن بی ادبهاست که در کلام مولانا می کردم و مداخلت می نمودم». این حکایتها به وضوح نشان می دهد که در همان زمان حیات مولانا بودند کسانی که با حسن نیت تمام در کلام او دست می بردند و به خیال خود آن را اصلاح می کردند و مولانا از این رهگذر سخت دلگیر بود. این هم به نظر ما انگیزه دیگری بود که مولانا و خلف و خلیفه وی را به بازبینی نسخه های مثنوی و تهیه یک نسخه مصحح مشکول و معتبر تحریض می کرد. مگر نه مولانا خود مثنوی را «فقه الله اکبر و شرع الله الازهر و برهان الله الاظهر»^۲ خوانده و «گنجینه اسرار»^۳ ش نام نهاده که مشتمل بر «کتابات دقیق مستر»^۴ است. مگر می شود باور داشت که مولانا در کار چنین کتابی بی حوصلگی به خرج دهد و از بازنگری و تهذیب آن دریغ ورزد؟ اگر هم روایت افلاکی در این خصوص که می گوید مجموع مجلدات مثنوی هفت بار بر حضرت خداوندگار فروخوانده شده است مقرون به نوعی اغراق باشد که درویشان در روایات خود از آن ابا نداشته اند اما اصل مطلب که سرتاسر مثنوی بر مولانا خوانده شده و نسخه «صحیح و معتمد علیه» این کتاب شریف زیر نظر خود او فراهم آمده تا دیگران از روی آن نسخه سازند قابل تردید نمی نماید. بنا بر این ما در قبول ادعای محمد بن عبدالله قونوی (کاتب نسخه قونیه) که می گوید نسخه خود را از روی نسخه ای نوشته است که بر مولانا قراءت شده و از مزیت تصحیح و تهذیب او برخوردار گشته بود مشکلی نمی بینیم.

اما از این گفته لازم نمی آید که درباره نسخه قونیه بیش از اندازه غلو نماییم و آن را با همان نسخه اصل خوانده شده بر مولانا و تصحیح شده در حضور او برابر تلقی کنیم. قول مرحوم گلپینارلی که «نسخه اصل، نسخه ناظم و نسخه قدیم» هر چه بود همین نسخه موجود در موزه قونیه است و آن نسخه اصلی که کاتب از روی آن استنساخ کرده، خود «به صورت پیش نویس» بوده و پیش نویس به خاک سپرده شده، از آن احکام رجماً بالغیب است که نه با عقل سلیم وفق می دهد و نه با نص عبارت کاتب می خواند. محمد بن عبدالله قونوی می گوید: من این نسخه را از روی نسخه اصل که بر مولانا قراءت شده بود استنساخ کرده ام، نمی گوید نسخه من همان نسخه اصل است و نمی گوید که نسخه اصل به صورت پیش نویس بود بلکه صراحتاً می گوید که آن نسخه ای مصحح و منقح و مهذب

بود.

تاکید ما در این باره که نسخه موجود قونیه آن نسخه اصل معتمد علیه نیست به خاطر ملاحظاتی است که برخی از آنها را در این جا می آوریم:

اول آن که رونویس کتابی بزرگ چون مثنوی، هر چند رونویس کننده شخصی امین و دقیق باشد، لامحاله در مظان خطا و اشتباه است، یعنی به هیچ رو نمی توان اطمینان داشت

که رونویس کننده هرگز در قراءت متن اصل و یا در کتابت نسخه خود خطا نکرده است.

دوم آن که عملاً هم می بینیم که کاتب نسخه قونیه در نوشته خود اغلاطی را مرتکب شده است. پاره ای از این اغلاط را آقای دکتر سروش توجه کرده و تصحیح فرموده اند و پاره ای دیگر به همان صورت باقی است. وقوع خطا در اجزایی از نوشته احتمال وقوع آن را در اجزای دیگر نیز لازم می آورد.

سوم آن که محمد بن عبدالله قونوی تنها کسی نیست که مدعی شده نسخه خود را از روی نسخه اصل نوشته است. نسخه های دیگری هم داریم که اگرچند سالی پس از نسخه قونیه به قلم آمده، لیکن آنها نیز به مطابقت با نسخه اصل، نسخه ناظم و نسخه قدیم تصریح کرده اند و در حواشی صفحات آنها هم تصحیحاتی با علامتهای صح و خ و نسخه و حسام و ولدی دیده می شود که لابد از روی نسخه اصل بدان نسخه ها انتقال یافته اند. دست کم دو دفتر از مثنوی را هم به خط سلطان ولد در دست داریم، یعنی همان «خلف» مولانا که اصل نسخه قونیه در حضور او تصحیح و تهذیب شده است.

وجود این علامتها و نسخه بدلها و تصحیحات در حواشی به هیچ وجه دلالت بر آن ندارد که صورت ضبط شده در متن، یا بر عکس، صورتی محرف و مجعول باشد. به گمان ما بسیار بعید می نماید که تهیه کنندگان نسخه صحیح و معتمد علیه تحریفات و دستکاریهای امثال سراج الدین سیواسی را در عرض گفته خود مولانا قرار داده باشند. چه غرض از تهیه این نسخه ها همانا رد و ابطال و دور ریختن آن گونه دستکاریها بوده و ضبط آنها در متن یا در حاشیه منافی آن هدف است. ضبط نسخه بدل در متنی که برای مولانا قراءت شده و به تأیید او رسیده است معنایی جز این نمی تواند داشت که مولانا نیز چون هر شاعر دیگر در گفته های خود تجدید نظر می کرده و حتی گاهی در انتخاب میان دو صورت از یک بیت مردد می بوده است. نسخه بدلها مثنوی در بیشتر موارد برای فهم مقصود مولانا و حرکتهای ذهنی او اهمیت دارد و نمی توان و نباید آنها را از نظر دور داشت.

به رغم اختلاف برداشت در جهت گیریهایی که به آنها اشاره شد، هیچ ایرادی بر ارزیابی و موقف محتاطانه دکتر سروش در برابر نسخه قونیه وارد نیست که می فرمایند: «با

دقت و اجتهاد لازم می توان آن را مبنای تصحیح و طبع نسخه نهایی و منقحی از متن مثنوی قرار داد».

انس خاطر دکتر سروش با مثنوی، اهلیت ایشان را برای تصحیح این کتاب مسلم می دارد. این کار حوصله و دقت بسیار طلب می کند و دکتر سروش واجد این دو شرط هم هستند. مشکل این جاست که ما از سویی بر اعتبار نسخه قونیه تأکید می نهیم و از سوی دیگر به لحاظ خطاها و اشتباهاتی که کاتب نسخه، چه در قراءت متن اصل و چه در استنساخ آن مرتکب شده است هشدار می دهیم. ما با نسخه ای سرو کار داریم که در ربع آخر قرن هفتم نوشته شده است. کاتب این نسخه بسیاری از شیوه های کتابت قدیم را رعایت می کند، ولی نه در همه جا. او از یک رسم الخط مشخص و مطرد پیروی نمی کند. اگر در جایی اسب را «اسب» می نویسد، در جای دیگر پرهیز را «برهیز» قید می کند و در نقطه گذاری اهمال می ورزد. صیغه ماضی «عَلِمَ» را با فتحه روی عین الفعل (از باب ضرب یضرب) و صیغه ماضی «نَفَعَ» را با عین الفعل مشدّد (از باب تفعیل) می آورد.

مجمّل کلام، همان طور که دکتر سروش پیشنهاد کرده است، باب دقت و اجتهاد در استفاده از نسخه قونیه باید همچنان مفتوح بماند. تصحیح دکتر سروش اگرچه گامی استوار در این زمینه است بدان معنی نیست که بخشها خاتمه یافته و نسخه مثنوی همان طور که «بر ناطقه جلال الدین جاری شده و بر ناصیه دفتر نشسته» در اختیار ما قرار گرفته باشد. برای توضیح مطلب ذکر سه نمونه زیر کافی به نظر می رسد:

۱- در قرآن کریم آمده است که مسیح (ع) به ظهور پیغمبر ما بشارت داده بود و علمای نصاری وصف آن حضرت را در انجیل خوانده بودند و به نام او استفتاح می کردند. مولانا این مطلب را از قرآن برگرفته و در مثنوی آورده است:

پیش از آن گه نقش احمد فر نمود نعت او هنر گبر را تعویذ بود
کاین چنین کس هست تا آید پدید از خیال روش دلشان می طپید

مولانا در این جا به سبک خاص خود حاشیه ای می زند و می گوید آنچه کشیشان می شناختند نقش پیغمبر نبود بلکه پرتوی از نقش او، یعنی خیال آن بود، زیرا که شناخت پیغمبر در حد هر کس نیست:

نقش او را کسی یسابد هر شغال بلکه فرع نقش او یعنی خیال
نقش او بر روی دیوار ار قند از دل دیوار خون دل چکد

شغال در این جا بیانگر حقارت هر مدعی خمیس در برابر هر مطلوب نفیس است. محمد بن عبدالله قونوی یک نقطه از کلمه شغال انداخته و آن را به صورت «شعال» در آورده

و این توهم را در ذهن آقای دکتر سروش ایجاد کرده که حتماً ضبط شغال در نسخه های دیگر مثنوی غلط، و صحیح آن همان «شعال» است. ایشان این تصحیح را به عنوان نمونه تصحیحات دیگر در پیشگفتار خود آورده و ضبط شغال را در نسخه ها نابه جا دانسته اند و پرسیده اند: «شغال در این جا چه می کند؟» ولی ایشان توضیح نفرموده اند که «شعال» به چه معنی ست و آیا چنین لغتی در عرب و عجم هست یا نه؟ لابد آن شغال دیگر در قصه مثنوی که توی خم رنگ زفته بود نیز «شعال» بوده نه شغال، زیرا که شغال در خم رنگ چه می کند؟

۲- اگر آقای دکتر سروش در این جا به دست خشکی محمد بن عبدالله قونوی در نقطه گذاری چندان اعتبار قائل شده اند، در جای دیگر ضبط او را به صرف این که صورت ناآشناتری از یک کلمه را ارائه می کند نادیده گرفته اند. بیت ۳۶۸۸ دفتر اول مثنوی چنین است:

سر چه می پیچی کنی نادیده ای در عدم ز اول نه سر پیچیده ای
این بیت از مشکلات مثنوی ست. انقروی و نیکلسون «کنی» را به ضم کاف خوانده اند که در آن صورت هم «نادیده ای کردن» ترکیبی نامأنوس است و معنای محصلی را افاده نمی کند. اما مسأله این جاست که در تمام نسخه های قدیم مورد مراجعه ما (از جمله در همین نسخه قونیه) کنی به وضوح تمام با فتحه روی کاف ضبط شده است. آقای دکتر سروش با حذف فتحه، خواننده را از دغدغه سردرگمی بیشتر در فهم معنی خلاص کرده اند.

۳- بیت دیگر مثنوی (شماره ۱۶۰۸ دفتر اول) چنین است:

گفت پیغامبر که ای مرد جری هان مکن با هیچ مطلوبی مری
مری کردن، ستیزگی نمودن است و جری را مرحوم فروزانفر به کسر اول خوانده است که مخفف و اماله شده از کلمه اجراء است به معنی وظیفه و راتبه و آنچه در اصطلاح امروز ما جیره می گوئیم. این کلمه به صورت جرا و جری به همین معنی در دفتر چهارم مثنوی چند بار آمده است:

گفت شاهنشاه جرایش کم کنید و ر بجنگد نامش از خط برزیند
عقل او کم بود و حرص او فزون چون چرا کم دید شد تند و حرون
دور از او ز همت او این قدر از جری ام آیدش اندر نظر
چون جری کم آمدش در وقت چاشت زد بسی تشنیع او سودی نداشت

اما مرد جری: مرد راتبه و وظیفه در بیت ۱۶۰۸ که آوردیم بی معنی می نماید و مناسبتر و معقولتر چنان خواهد بود که کلمه را به فتح اول بخوانیم که در آن صورت بیت معنی

سرراست خود را پیدا می کند: مولانا از قول پیغمبر می گوید که ای مرد گستاخ با مطلوبان حق ستیزه مکن و این مضمونی است که در جاهای دیگری از مثنوی تکرار شده است و جری به همین معنی، که متداولتر و شناخته تر است، در دفتر پنجم مثنوی (بیت ۸۶۲) هم به کار رفته:

گویدت این گورخانه ست ای جری که دل مرده بسدان جا آوری؟

ضبط دو کلمه جری و مری در بیت مورد بحث از نسخه قونیه به صورت زیر است:

گفت پیغامبر که ای مرد جری هان مکن با هیچ مطلوبی مری

کلمه جری تنها با یک علامت کسره زیر حرف دوم و کلمه مری با دو علامت کسره زیر دو حرف اول و دوم ضبط شده است. با کمی دقت روی نسخه خطی، علامت محو فتحه روی حرف اول کلمه جری (که طبعاً در نسخه چاپی محوتر و کم رنگ تر می نماید) مشخص می گردد. روی کلمه «مرد» نسخه بدل «طالب» قید شده که با کلمه «مطلوب» در مصرع دوم مقارنه دارد. چنین می نماید که مولانا نخست، همان کلمه «طالب» بر زبانش جاری شده و سپس به ضرورت وزن شعر آن را به «مرد» تبدیل کرده است. در هر حال خطاب «ای مرد جری» در این بیت یاد آور همان خطاب «ای جری» است در بیت ۸۶۲ دفتر پنجم که در بالا نقل کردیم. آقای سروش، به گمان ما، با سبق ذهنی که از توضیحات مرحوم فروزانفر درباره کلمه جری داشته اند، کسره حرف دوم را به زیر حرف اول منتقل کرده و در چاپ خود از ضبط صحیح نسخه قونیه عدول فرموده اند.

این چند مورد که در مروری اجمالی بر مثنوی چاپ دکتر سروش یادداشت گردید، نازکی کار آثار مولانا را می نمایاند و محققان را به راه درازی که در پیش پای دارند متذکر می سازد. مساعی جمیله آقای دکتر سروش در این زمینه مشکور است و ما جور و ما دوام توفیق و برکات روزافزون زبان و قلم ایشان را از خداوند خواهانیم و چشم به راه چاپ شرح ایشان بر مثنوی خواهیم بود.

تهران

یادداشتها:

- ۱- مثنوی معنوی، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱).
- ۲- اسطراب حق، (تهران: انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۵)، مقدمه، ص ۹.
- ۳- همان، ص ۲۴.
- ۴- همان، ص ۱۳۹.
- ۵- شمس الدین احمد افلاکی، مناقب العارفين، (آنکارا: انجمن تاریخ ترک، ۱۹۵۹-۱۹۶۱) ص ۷۴۳.
- ۶- همان، ص ۴۹۷.

نقد و بررسی کتاب

- ۷- اسطراب حق، ص ۱۳۶.
- ۸- همان، ص ۵۲.
- ۹- مناقب العارفين، ص ۲۳۷-۲۳۹.
- ۱۰- دیباچه مولانا بر دفتر اول مثنوی.
- ۱۱- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲.
- ۱۲- همان، دفتر چهارم، بیت ۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی